معرفی کتاب

استالین بیشتر چه کتاب‌هایی می‌خواند؟

دزدی که چراغ داشت

سیدمحسن موسوی زاده

برای بسیاری از افراد نام استالین مترادف با گولاک و تصفیه های دهه ۱۹۳۰ است، دیکتاتوری که حتی به نزدیکان خودش هم رحم نمی‌کرد و بخشی از آن ها را در جریان تصفیه بزرگ به کام مرگ فرستاد. اما شخصیت استالین همواره تحت تأثیر دیدگاه های منتقدان او، کسانی مانند تروتسکی، ترسیم شده است. همین مسئله سبب شده است که در اذهان عمومی چهره فردی خشن و بی سواد از او شکل بگیرد. خوشبختانه، جفری رابرتز در «کتابخانه استالین» با مرور کتاب هایی که استالین در دوران زندگی اش به آن ها علاقه داشته است، ابعاد مختلف شخصیت او را بررسی کرده و روایتی متفاوت درباره روحیات این رهبر شوروی به دست داده است.

به گفته رابرتز، استالین علاقه فوق العاده ای به خواندن کتاب در زمینه های مختلف داشته و میانگین مطالعه روزانه او گاهی به ۵۰۰ صفحه هم می رسیده است. استالین در حوزه های مختلف علمی و تاریخی و داستانی زیاد مطالعه می‌کرده است، اما به طورکلی بیشتر به مطالعه کتاب هایی در حوزه دیپلماسی، تاریخ نظامی، تاریخ جنگ های روم، قانون اساسی کشورها، ادبیات، ویراستاری، و آثار لنین علاقه داشته است. نکته جالب اینجاست که استالین حتی آثار مخالفان خودش، از جمله تروتسکی، را هم مطالعه می‌کرده است.

بخش عمده کتاب های استالین آثار ادبی کلاسیک روسی و خارجی بود که بیشتر شامل آثار تولستوی، چخوف، گورکی، هوگو، شکسپیر و گوگول بوده است. نویسنده کتاب معتقد است که استالین از کتاب های خود برای اداره شوروی استفاده می‌کرده است؛ به عنوان مثال، خواندن کتاب هایی در حوزه نظامی‌گری به او در مدیریت جنگ جهانی دوم کمک زیادی کرده است؛ آگاهی استالین از روندهای تاریخی هم سبب شد که او بتواند بعد از مرگ لنین، زمانی که وصیت نامه به جای مانده از او ممکن بود جانشینی استالین را به خطر بیندازد، بتواند، از طریق ائتلاف با بوخارین، کامنف و زینوویف، تروتسکی را به حاشیه براند.

در کتابخانه استالین، ۲۴۳ جلد کتاب از لنین و آثار مرتبط با لنینیسم وجود داشته است. بعد از آثار لنین، در کتابخانه او، از کتاب های خودش ۹۵تا، از زینوویف ۵۵تا، از بوخارین ۵۰تا، از مارکس ۵۰تا، از کامنف ۳۷تا، و از تروتسکی ۲۸تا وجود داشته است. جفری رابرتز درباره روش های کتاب خوانی استالین می‌گوید که او هر کتابی را به روش متفاوتی می خوانده است، بعضی کتاب ها را گزینشی می خوانده و برخی را کامل مطالعه می‌کرده، برخی را گذرا می خوانده و برخی را با توجه و اشتیاق، برخی کتاب ها را از اول تا آخر می خوانده و برخی دیگر را فقط نگاهی می انداخته است.

استالین علاقه داشته در کتاب هایی که می خواند حاشیه نویسی کند؛ او در صفحات و یا زیر پاراگراف ها و عباراتی که به آن ها علاقه داشته خط کشیده یا در حاشیه صفحه خطی عمودی کنار آن ها گذاشته است. نویسنده در خصوص علاقه استالین به ویراستاری هم می‌گوید که اگر چیزی در این عالم بود که بیشتر از مطالعه مورد علاقه استالین بود ویرایش کردن بود. آثار مدادهای قرمز و آبی او بر روی اسناد به اندازه خطوط سیمایش برای مقامات شوروی آشنا بود. کمتر پیش می آمد که پیش نویس سندی بدون تغییر و اصلاح از برابر چشم های تیزبین او عبور کند.

به گفته رابرتز، دلیل علاقه استالین به بیسمارک واقع‌گرایی سیاسی، عمل‌گرایی و انعطاف پذیری عملی او بوده است. استالین از این جمله بیسمارک استقبال می‌کرده که گفته بوده است: «برای قضاوت صحیح سیاسی، باید ضربات سم اسب تاریخ بر زمین را از دور شنید.» نویسنده می‌گوید استالین زیر یکی از جملات منسوب به چنگیزخان خطی پررنگ کشیده بود. آن جمله این است: «مرگ شکست خوردگان برای آرامش خاطر فاتحان ضروری است.» کلمه «معلم» به خط استالین و بر روی جلد نمایشنامه ای در مورد ایوان مخوف هم به ما می‌گوید که استالین این حاکم مستبد را یک الگو در نظر می‌گرفته است.

در نهایت، نویسنده «کتابخانه استالین» سعی کرده به این سؤال جواب دهد که آیا استالین بر اساس روایت برخی از تاریخ پژوهان یک فرد روانی بوده که دست به جنایت های مختلفی زده یا اینکه این جنایت ها را بر اساس عقیده اش انجام می داده است. رابرتز، با مرور اندیشه ها و کتاب های استالین، مدعی می شود که تمام جنایت هایی که این فرد در شوروی انجام داده و در نتیجه آن ها صدهاهزار نفر را به کام مرگ فرستاده بر اساس عقیده صورت گرفته است. استالین مصداق این ضرب المثل بوده است: «چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر بَرَد کالا»!



«کتابخانه استالین»، نوشته جفری رابرتز، ترجمه حمید هاشمی کهندانی، نشر کتاب کوله‌پشتی، ۴۰۰ صفحه، ۲۷۹هزار تومان.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری|مدرس ویراستاری

ناویراسته ✗

گفت‌وگو نکته‌های بسیاری داشت از جمله: انگیزه حضور، ارتباطات قوی، مدیریت فرهنگی و....

ویراسته ✓

گفت‌وگو نکته‌های بسیاری داشت از جمله: انگیزه حضور، ارتباطات قوی، مدیریت فرهنگی.

نکته

وقتی «از جمله» را می‌آوریم، دیگر نیازی به «و...» نیست و حشو است؛ چون «از جمله» یعنی به عنوان نمونه فقط چند مورد را بیان کرده‌ایم.

#زین_قند_پارسی

مدخل

از دوره معاصر | عطش صدای تازه و چهره متفاوت بودن آن چنان گریبان جامعه شعری کشور را فراگرفت که سیر نوآوری در شعر از مسیر طبیعی خویش خارج شد و طرز تازه درافکندن ـ که در تاریخ شعر فارسی روند شکل گیری آن گاه به قرن ها زمان نیاز داشت ـ کاری یک شبه شد و نحله سازی و نحله بازی به یکی از دغدغه های اصلی گروهی از جریان های به اصطلاح شعری تبدیل شد. [...] حوزه شعر خراسان، و خصوصا شهر مشهد، نمونه بارز و برجسته فضایی است که هم به خوبی توانست با روند نوگرایی ریشه دار و اصیل در شعر فارسی همراه و در مقاطعی پیشگام این عرصه باشد و هم از آسیب های آن جریان های کاذب مذکور به طرز معجزه آسایی مصون بماند.



مصطفی محدثی خراسانی
مقاله «آینه داران شکوه شعر خراسان»



رونمایی از مجموعه شعر «زندگی در آمنیون»، سروده قاسم رفعت حسینی، برگزار شد

شعرهای چندوجهی در توابع خطی

گزارش خبری

شریف شیرزاد

در فضای ادبی خراسان، به ویژه مشهد، قاسم رفعت حسینی معلم ـ شاعری است خوش نام که با وجود کسوت تا امسال ـ که حدود پنجاه سال عمر کرده است ـ در برابر وسوسه انتشار مجموعه‌ای از اشعار خود مقاومت کرده بود. اما، چندی پیش، او بالاخره تعدادی از سروده های خود را برای چاپ به انتشارات آرادمان سپرد که خوشبختانه امروز در کتابی تحت عنوان «زندگی در آمنیون» در اختیار ماست. عصر سه شنبه ای که گذشت، تعدادی از دوستان و دوستاران رفعت حسینی در مجموعه کافه‌کتاب آفتاب مراسمی برای رونمایی از این مجموعه برگزار کردند که چندین تن از برجستگان ادبیات خراسان در آن حضور یافتند و سخن گفتند. از این گروه، می توان به ابوطالب مظفری (شاعر و نویسنده اهل افغانستان) و کیمیا تاج نیا (استاد و مترجم ادبیات) و محمدباقر کلاهی اهری (سپیدسرای پیشکسوت و بنام) و شاعران جوان تری چون شهره شجیعی و علیرضا جهانشاهی و رضا عابدین زاده اشاره کرد. آنچه در ادامه می خوانید گزیده ای است از سخنان این افراد در این نشست.

ابوطالب مظفری

وقتی ما نگاه می‌کنیم، می بینیم که در این کتاب جناب رفعت حسینی به مباحث بیرونی اشاره چندانی ندارد؛ یعنی در این کتاب ـ مثلا ـ از سیاست خیلی حرف زده نشده است. حوزه کار ایشان امور درونی و انفسی است؛ آنچه ما در این کتاب می بینیم یک سری مسائل وجودی است، از امور اگزیستانسیال، یعنی دغدغه هایی که انسان بما هو انسان دارد. تقریبا تمام شعرها بیان دغدغه هایی است که شاعر در مواجهه با جهان خودش دارد، و در مرکز همه این ها یک نوع ترس وجود دارد، حالا آگاهی در صورت مرگ، که پربسامدترین کتاب موضوع است، آگاهی در صورت جنگ، جنگ به معنای پدیده ای که استرس آدم ها را بیشتر می‌کند. صورت دیگر تنهایی است؛ شاعر در تک تک شعرها از احساس تنهایی در درون خودش حرف می زند. صورت چهارم هم یک نوع ترس از مواجهه با حقیقت جهان است، یک نوع ترس از نادانی؛ شاعر احساس می‌کند که ما در جهان به آنچه واقعیت است دست پیدا نمی‌کنیم.

کیمیا تاج نیا



شما و شعرتان شایسته ستایش هستید، زیرا در اندازه های خودتان زندگی می‌کنید، و این هوشمندی است. انتقال این عینیت و شناختگی ـ که شماست ـ با همین ظرفیت های عینی به فضای مطالبه‌گر شعر نیک و نازنین است، نشان مردی که ترسش را دوست دارد و از دوست هایش می ترسد، کوهستانی سرد که گرگی در آن زوزه می‌کشد. باز می گویم که این من عینی با همان ظرفیت های عینی در شعر شما حضور دارد. شعر شما برآمده عاطفه و حکمت است و پردازشی از جنس خرد استدلالی دارد و نه خرد غیراستدلالی؛ این متأثر از حرفه و دانش شما هم هست. شاعر در شعرهایی پرت افتادن از منطق اجرا را می خواهد و ایده اش را عملی می‌کند. تلاش می‌کنید رشته آن اجرای منطقی شعر را قطع کنید. در شعر شما، مواجهه با امر انتزاعی بسیار نیست، اما آن اندک هم در خور ستایش و شگفتی آور است. تغییر لحن ها در شعرتان گاه بسیار بجاست، در نقطه درست و ازلی خودش واقع شده است.

شهره شجیعی



اشعار رفعت حسینی اغلب زبانی ساده دارد و از زاویه دید اول شخص مفرد روایت می شود، آثاری که اغلب تصویرهای ذهنی دارند و کمتر شکل عینی به خود می‌گیرند. شاعر فضاسازی های بکری دارد که ما را در اتمسفر آن دچار تعلیق و عدم قطعیت در معنا می‌کند. در جریان ساده نویسی، لایه اولیه شعر در انتقال مفهوم شفاف است. لیکن لایه های بعدی با تأویل‌گرایی به دنبال خوانش های متعدد دیگر است. شعر آقای رفعت حسینی نیز این ویژگی را دارد و بدین جهت می تواند مخاطب عام و خاص را با خود همراه سازد. در برخی اشعار، سازه ها در خدمت فرم کلی اثر قرار می‌گیرند و ساختار منسجمی به کار می بخشند و در بعضی دیگر کارکرد زیباشناسانه فرمی ندارند و در حد یک ترکیب یا تصویر خوب می مانند. شکل نحوی زبان تلاشی برای فاصله گرفتن از نثر ندارد، و عاطفه و اندیشه و تصویر اثر را به هیئت شعری تأثیرگذار درمی آورند. او به خوبی در بعضی اشعار رابطه دال و مدلول را می شکند و مدلول های تازه می سازد؛ و کار شاعر نیز همین است.

رضا عابدین زاده



جناب رفعت حسینی، علاوه بر وجه شاعرانه ای که دارند، به دلیل آن سروکاری که با اعداد دارند، یک رگه خیلی صریح و رک هم دارند، چون اعداد خیلی قاطع اند و پیام های صریحی دارند، شاعری که، علی رغم ظاهر مهربان، شعر تاریکی دارد که مثل گزنه گزنده است، به شدت تلخ. اگر شما ایشان را از نزدیک بشناسید، اما شعرشان را هیچ وقت نخوانده باشید، شاید فکر نکنید قرار است با چنین مجموعه تلخ و گزنده ای روبه رو شوید. فکر می‌کنم، اگر به هوش مصنوعی بگوییم که یک آدمی را برای ما ترکیب کن که هم استاد ریاضی باشد و هم استاد شعر و ادبیات باشد، بهتر از ایشان نتیجه نمی دهد. قاعدتا، شعرهایی در یک مجموعه هستند که ممکن است زمانی که ما با آن ها روبه رو می شویم خوب باشند، اما شعرهایی هم هستند که شاید ذهن امروز ما چندان با آن ها هماهنگ نیست. با شناختی که از آقای رفعت حسینی دارم فکر می‌کنم که خیلی از شعرهای این مجموعه ماندگار خواهند بود.

محمدباقر کلاهی اهری



این ها را من شعرهای اتوبیوگرافیک می دانم. اگر کسی آقای رفعت حسینی را بشناسد و با او معاشرت داشته باشد، می داند که تمام این دغدغه ها و نگرانی ها، تمام این چیزهایی که موتیف های اصلی در شعر ایشان هستند، از افکار ایشان سرچشمه می‌گیرند. نوعی نگرانی، یک نوع عدم قطعیت، یک نوع اضطراب جزء رفتارهای آقای رفعت حسینی است، و این از محسناتی است که نمی‌گذارد ایشان کرخت بشود و در یک عالم بی‌تفاوتی فرو برود. او همیشه دغدغه یک چیزی را دارد، مبادا آن چیزی که می خواسته به نتیجه نرسیده باشد. به نظر من، این ها متن های به نتیجه رسیده ای هستند، به جهت اینکه من از خلال این ها و از مطاوی این شعرها به یک انسانی می رسم؛ حالا اینکه این انسان تا چه حد یک انسان معاصر است و تا چه حد آن هیومن، آن انسان کلی، در رفت وآمد است؛ یعنی گاهی من آن انسان مثالی را می بینم که افلاطون به آن معتقد بود و گاهی هم خود آقای رفعت حسینی را می بینم.

علیرضا جهانشاهی



ما در مجموعه آقای رفعت حسینی طغیان نمی بینیم. ایشان می گویند: «تحمل کن تا برسد وقتش!» چیزی که ما در مجموعه آقای رفعت حسینی می بینیم تاریکی است، بدون اعتراض. قلب پنهان آقای رفعت حسینی از نظر من جبرگرایی است. از نظر آقای رفعت حسینی، گرامر زندگی نوشته شده است. اما پیشنهاد من این است که به زندگی این جوری نگاه نکنیم. پسِ ادبیات قرار است زبان را تعیین کند و قرار است تمام المان های صنعتی را پسِ ادبیات مشخص کند و پسِ کار شما این اجبار است؛ بنابراین، ما نمی توانیم در شعر آقای رفعت حسینی به آن معنا چندصدایی را ببینیم، چون یک نفر هست، یک چیز هست که نوشته همه چیز را، که صدای غالب است و در موازنه با صداهای دیگر قرار نمی‌گیرد. نتیجه چیزی که در زندگی به آن باور داریم در شعر متجلی می شود، در زبان شعر متجلی می شود؛ در ریتمی که ما در کارهایمان انتخاب می‌کنیم این آشکار می شود. دیالکتیک اتفاق نمی افتد در کار شما.

قاسم رفعت حسینی



من ـ متأسفانه یا خوشبختانه ـ یک معلم ریاضی بوده ام. یاد گرفته ام که یک چیز بسیار بسیار پیچیده را در یک رابطه بسیار ساده توضیح بدهم. یک رابطه فرمی ریاضی را وقتی می خواهند استخراج کنند، می آیند آن را شبیه سازی می‌کنند، آن رابطه های اولیه را؛ بعد می آیند به صورت آماری یک تابع رگرسیونی تشکیل می دهند و از آن ـ مثلا ـ یک تابع خطی به وجود می آورند. می شود یک عبارت ساده، خیلی ساده، ولی پشت این کلی حرف است؛ هرکدام از این پارامترها، هرکدام از این متغیرها به یک دلیلی در آنجا قرار گرفته است. چون من یک معلم ریاضی بوده ام، همیشه دوست داشته ام این کار را. شاید، چون شغل من بوده، تحمیل شده به من که همیشه چیزها را به ساده ترین شکل منتقل کنم و بگویم. من ممکن است نتوانم کار سختی انجام بدهم، ولی واقعا دوست دارم که این کار را به نحو احسن، با ممارست بیشتر، با تمرین بیشتر، انجام بدهم.

میراث خراسان

از چشم هایم نمی گریزم،
شبی که مردمک هایم بزرگ شده
از دست هایم رعشه نمی گیرم
صدایم گیجم نمی کند
•
من از ترس نمی ترسم
او همخوابه من است
زودتر از من بیدار می شود
و طرح مبهمی از تنش روی ملحفه می‌ماند
•
من از مرگ نمی ترسم
من یک بار مرده ام
و راز ها به من نزدیک اند
آن قدر که آن ها را نمی بینم
و فکرکردن فقط چای را از دهان می اندازد
•
صورتی به من نزدیک شده،
اسمی سر زبانم رسیده،
به دهانم نمی آید
کابوسی امانم را بریده ...
•
از خوابم می زنم
چشم هایم را باز می گذارم؛ نمی رود
پلک هایم را می بندم،
•
خو می کنم به تاریکی
اولین پیچ را رد می کنم
و پیچی دیگر
و باز
و باز
من تونلی خوش شانس نبودم
روشنایی روبه رویم نبود،
من اِتر نبودم تا بپرم،
از روزنه ای بگریزم
مثل گربه ای گیر افتادم زیر پله ها
و به کابوس دیگری گریختم



قاسم رفعت حسینی

یادبود

نویسنده گداها

یادی از صادق چوبک

مریم محبی

نویسنده تنگسیر در آغاز راه متأثر از پدر داستان نویسی مدرن ایران بوده است، اما گذر زمان، رفته رفته، از این تأثیرپذیری کم می‌کند و صادق چوبک در ادبیات ایران جایگاه منحصر به خودش را به دست می آورد؛ این نکته ای است که بزرگان دنیای ادبیات به آن معترف اند. رضا براهنی، شاعر و نویسنده، درباره این تشابه و تمایز گفته است: «چوبک زبانی خاص خود دارد. گرچه در اوایل، این زبان همسایگی هایی با زبان هدایت داشت، ولی بعدها چوبک آن همسایگی را پشت سرگذاشت و به سوی زبانی دقیق تر از زبان هدایت قدم برداشت.»

و زبان او و بیان او شد راوی رنج و زخم جامعه فرودست، و نشست در قالب آدم ها، تا از جفایی که روزگار در حقشان کرده است بگوید، عهدی که با خود بسته بود و بر آن استوار ماند. به سر بردن در آمریکا و انگلیس و شوروی هم او را از این اتمسفر دور نکرد. رمان ها و داستان های کوتاه و نمایشنامه هایش، همیشه، تبلور درونیات جامعه بود و آنچه زیر پوست آن جریان داشت؛ یک رئالیست به معنای واقعی کلمه بود، حتی شاید افراطی.

با همه این صحبت ها، بودند کسانی هم که نقدهایی به آثار چوبک وارد کنند. عبدالعلی دستغیب، منتقد و پژوهشگر ادبی، در کتاب «نقد آثار صادق چوبک» می‌گوید این نویسنده کارش را در خشان آغاز کرده است، اما در گذر زمان و با فاصله گرفتن از اجتماع و مردم، از این نقطه اوج فاصله گرفته، به بیراهه رفته و در جایی متوقف شده است. اما او خودش در زبان احمدآقای «سنگ صبور» می نشیند و می‌گوید بالأخره مملکت به همه جور آدمی نیاز دارد: «راس گفتن؛ بالأخره مملکت همه جور آدم لازم داره: هم نویسنده متعینین و متعینات می خواد، هم نویسنده گداها. منم اگر می خواستم نویسنده بشم، می شدم نویسنده گداها... .»

همه قصد چوبک از نوشتن و تلاش او در نوشتن را شاید بتوان در «چراغ آخر» ش دید، جایی که می‌گوید: «یک خورشید جهان تاب لازمه که اون قدر از بالا تو سر این مردم بتابه تا خرافات و تولونه مغزشون بسوزونه.» البته این سادگی و صراحت و خودمانی بودن را می توان در دیگر آثارش نیز به چشم دید، مثل «پیرهن زرشکی»، قصه ای که روایتی است از یک روز کاری دو زن مرده شوی که هم مرده ها را می شویند و هم لختشان می‌کنند، و بعد از مرده ها تلاش می‌کنند تا یکدیگر را هم تلکه کنند و این سهم خواهی افراطی تا جایی پیش می رود که هردو از مرده روی تخت مرده شوی خانه درمانده تر می شوند و بدبخت تر و مفلوک تر.